

الله عليه وآله وسلم بجانه عم خود آمدی رومی مبارک بسوی رحم والده امیر المؤمنین کرده و در
 السلام عليك يا اخي امير از درون شکم کفتی عليك السلام يا رسول الله و بهر طرف که آنروز
 بودی رو با جانب نمودی بعد از اطلوع این معنی فرمود کرم الله وجهه **لعینی** بزرگ گردانند
 حق سبحانه تعالی ذات او را **منقبت** هم در کتاب مذکور از والده امیر المؤمنین
 که چون مدت هفت ماه امیر و رحم تربیت یافت روزی خوابیده بودم بسید کائنات
 نزد من زور هر دو دست نشسته بود که ابو طالب آمده بامن از راه غضب گفت محمد چرا
 ترا نرم نمی آید که خوابیده و از رومی حمیت و غیرت شمشیر علم کرد تا بکشد کفتم انا چون یکیش
 و خود را بموجب در میان خویش و قوم بد نام ساز که محمد معصوم است و بجای فرزند
 نه از بهر خاطر من چنین قریب نشسته بود بلکه مکالمه بفرزند رحم من دشت و این را از شوکان
 میکنم که هر گاه محمد از بیرون آمده السلام عليك يا اخي میگوید این فرزند از درون شکم
 عليك السلام يا رسول الله میگوید و بهر جانبی که محمد میگردد یا می نشیند این فرزند رومی
 خود به آن طرف میگرداند ابو طالب گفت تا نه پنجم ما در کتفم و آنروز بنا بر شایده مناقشه از
 کثرت حیا بیرون تشریف برده فاطمه بنت اسد رضی الله عنها کس بطرف دست نهاد چون آمد
 گفت یا محمد بدستور سابق بر این فرزند سلام کن آنروز سلام کرد امیر جواب سلام باز
 ابو طالب چو شد وقت شد گفت یقین که محمد برادر زاده من خاتم النبیین **منقبت**
 در حکایات ناصری گوید چه سبب است که چون نام امیر المؤمنین مذکور شود کرم الله وجهه
 گویند زیرا که هیچکاه رومی مبارک از محاربه کفار نکرده و پندیده و هرگز پیش بت سجده
 نکرده **منقبت** در حکایات القائلین مسطور است که کان علی بن ابی طالب کرم الله

و جی فی قطن امه کل ما ارادت امه تسجد بضم مد علی وجلیه فی قطنها فما اصکنت
 ان تسجد بقدره الله تعالی **عینی** بود علی بن ابی طالب در لطن ماوریه که گاه
 ماوریه امیر اینک سجده کند برت را در از میگرد بر تقضی علی هر دو پای خود در شکم ماوریه پس قادی
 نمی شد بر سجده کردن بت بقدرت خدا تعالی **پست** نتافت روی رخت جبهش
 بت نهاد مکریم است بر و وجه روی اظهار او بعد از تسلیم روایات مسطوره قول سالکان
 طریقت است که چون تسلسل ارشاد و بیعت بر حسب خرقه معراج بذات فایض البرکات
 علی تا قیام قیامت باقی و پایدار شد ازین وجه کرم الله وجهه گویند **منقبت** در
 فتوحات القدس مسطور است که چون ماوریه خاطر گردید اگر می شاه رسل ماوریه سبیل آمدی
 و در بسوی شکم والده امیر کرده زبان معجز بیان کشای و با این عم خود تکلم نمودی و شاه
 ولایت پناه در شکم ماوریه زبان بچوب سلطان بنوت کشودی والده امیر حقیقت حال
 قال یا بسمع ابو طالب رسانید متحیر گردید از نسید کانیات پرسید حقیقت حال حیت
 مکالمه تو با کیت فرمود با برادر خود سخن میگویم و با برادر خود راه گفت شنید میگویم ابو
 طالب گفت برادر تو کیت فرمود برادر من شاه ولایت شاه اولیا است ما هر دو یک نور
 بودیم وقتی که نه غوشن بود نه کرسی نه آسمان بود نه زمین با هم شیخ و تقدیس حق تعالی
 مینمودیم رفیق و شفیق من در ابتدا بود و در انتها نیز رفیق خواهد نمود ابو طالب چون ^{ان}
 سخن بشنید دانست که این هر دو برادر مثل راه هدایت خواهند گردید یکی مسند رسالت ^{خواهد}
 رسید و دیگری منصب ولایت چون وقت آن شد که آفتاب ولایت از مطلع غیب طلوع
 نماید و ظلمت کفر بنور هدایت بزاید ماوریه امیر المؤمنین از نور و طلق بقرار گردید و بسوی ^{که را}

نوزدید و از برای درد خود و واطلبید بگوشش همش نذارید که در پرون میبای و بدردن خفا
 و آرمی مع نشان آشناداری چرا پیکانه میسکردی چون بدرون کعبه شد پرده دید در آن پرده
 پنهان کردید ذات مقدس امیر زیر آن پرده از پرده غیب بعالم شهادت خراسید و تقارن
 اینحال مرغ سفیدی از سقف خانه پدید آمده بمنقار خود بر سینه امیر اسم علی بر قوم کز آینه پیش از
 این در عالم شهود کسی را نام علی نبود و در آن وقت هر جا طفلی متولد شدی ابو جبریل از خاکپای
 بتان سرور در پیش کشیدی چون خبر ولادت سلطان ولایت بتان بعین رسید متوجه گردید
 چون امیر را دید خواست بر دار دسره در پیش و آرد هر چند زور کرد نتوانست که بر دار دسره
 اصابع خود بر چشم وحدت بین امیر المؤمنین نهاد که بکشاید و از خاکپای بتان مکل سازد
 هر چند زور نمود نتوانست کشود در انحال شاه ملک ارشاد بقوت بازوی ولایت طپانچه بر پیش
 زد چنانچه بر قفا افتاد و کردش کج شد و آن کجی در کردن آن نارس است تا آخر عمرش بود و نارس است آن
 بعین بخلق عالم مینمود ما و امیر المؤمنین از بمعنی اندوه کین کشته گفت ای فرزندان بلند چرا دیدید مشکین
 و نظری بعالم نمیفرمانی میرسم مبادا اعمی باشی و جانم بناخن غم و الم بخراشی در این حال الهام ملک
 رسید نام علیه الصلوة والسلام رسید که این عم نومرگ شده بشتاب و اورا در باب آفتاب رسالت
 با جمیع اجباب متوجه گردید و ماه آسمان ولایت را برداشته در دامن خود با حرام تمام و اغوا را مال
 نشانید چون بوی کمبوی شکر محبوب آفرید کارشام حیدر گزار رسید دیده بر جمال جهان
 آرامی او کشود و سلام و تحیت او بجا آورده بستود آنسر دستلی الله علیه و آله وسلم بر مژگان
 و روید از چشم چراغ دیده کشیده پنهانی اورا بکل باطنی مکل کرد و اینده **میت** بجز سون
 کسی نظر نکشاد که از ازل نظری داشته بنظر او **منقذت** در روضه الشهداء می آرد که در

میرود و در بیت الله بعد از واقعه قبل بسی سال روز جمعه یزید و هم شمر حجب شد به بیت شد
 او در بیت الحرامش صدف کسی را قیصر نشد این شرف از شیخ مفید رحمه الله علیه منقول است
 که درین مردی بود که وجه توجه بر دوام بسوی محراب عبادت داشت و باستعداد و ورع و زیادت
 پشت بر دینای دینی و امتعه فانی کرده بود کویا این چند بیت مولف در مناقب مرتضوی
 در مدح او است **مشنوی** و اصل حق از دو عالم رسته و تعلقهای هستی بسته
 روز شب سرور کرپان داشتی دید بر دیدار جانان داشتی کرینش جلوه کردی پایه
 سوی عروشه پیکروی نگاه روی بسوی قبله اش بودی ملام غیر حق کس را نکردی احترام نامش
 ابن و عیب التیقام و بظباب زاهدین معروف و صد و نود سال از عمرش گذشته و درین بیت
 از طاعت الهی ملول گشته بشی روی نیباز بدرگاه قاضی الحاجات کرده در مناجات گفت خدا
 وند ملکایکی از بزرگان حسرم محترم خود بمن ملاقی کردان خدنگ دعای ریائش بهد فاجات
 رسید و ابو طالب که سبغ برشته بود و زیارت او توجه فرمود چون او را دید تعظیم تمام کرده سر روی
 بوسید و در پسروی خود نشانیده پرسید از کجائی گفت از تمانه و گفت از کدام قبیله
 گفت از بنی هاشم بن عبد مناف دیگر بار سر روی ابو طالب بوسیده بر زبان راند
 ای کجسته حتی بجانه دعای مرا رد کرد که یکی از مجاوران حسرم شریف خود بمن نمودم پرسید نام
 تو و پدرت چیست گفت ابو طالب بن عبدالمطلب زاهد گفت والله در انجیل خوانده ام که
 عبدالمطلب را در پیره خوانند بود یکی اکل انبیا و نام پدرش عبد الله و یکی افضل اولیا که نام پدر
 ابو طالب چون آن نبی خدا سی ساله شود ولی خدا متولد شود آنگاه گفت ای ابو طالب آن نبی
 خدا بوجه آمده گفت آری محمد متولد شده و از عمرش بیست و نه سال گذشته گفت بشارت

با و زاید رستی که امسال فرزند می از صلب تو در وجود آید که مقتدا می اولیا و پیشوای انقیاب
 باشد ای ابو طالب چون بکه موعظه برسی با برادر زاده خود بگو مشرم ترانیا بسیار عرض کرده و
 گوای می پدید که خدای خود جل لا شریکت و تو که محمدی رسول خدا و خاتم النبیین و چون ولد تو
 متولد شود او را نیز سلام من عرض کنی و بگو پری دوست و هموار تو بوده پسین گفته که تو وحی
 محمدی بر آنحضرت نبوت انتم پذیرد و بوجود تبرک تو ولایت هویدا شود او خاتم نبوت شد
 و تو فاتح ولایت ابو طالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمائی حقیقت آن در منی یا هم مگر برمان برین
 و دلیل همین من نمائی گفت چه برمان میطلبی که از خدای تعالی بدوستی آن نبی و ولی و جزا
 کنم درخت اناری بر در زاهد بود خشک شده ابو طالب گفت از این درخت خشک انار تازه
 میخواهم زاهد دست برداشته گفت ملکا قادر آنچه از برسی و ولی تو گفتم اگر راست است از این
 خشک انار تازه رحمت کن فی الحال بقدرت ایزد متعال درخت انار سبز شده کلنا برود
 آمده دو انار لطیف سیراب بوزن پست و دو درم بچشم بر زمین افتاد و زاهد هر دو انار برداشته پیش
 ابو طالب نهاد چون شکافت آنها مانند لعل رمانی سرخ بود ابو طالب دانه چند از آن تشنه
 نمود و بخش بطفه سزایت کرد منقول است که بر خردنی امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن رو بوده
 القعه ابو طالب شادان و خندان از خلوت زاهد پرده آورده روان شد چون بکه موعظه رسید
 امیرانش پیش رحم فاطمه بنت اسد منتقل شد و چون مدت حمل گذشت والده امیر را بابت کند
 در طواف بیت الله بودم که اثر مخاض بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی مرادید گفت ای مادر ترا
 حالت که تغییری در رنگت مشاهده میشود صورت حال بعرض رسانیدم فرمود طواف خانه تمام
 کن گفتم طاق نمائید گفت درون خانه کعبه در آئی که تر آهیت و در بار المصطفی از برید بن

مردیت که من با عباس بن عبد المطلب بودم و جمعی از بنی عبد العزی بر ابریت الحرام نشسته بودند
 که فاطمه بنت اسد بسجده در آمد و در عین طواف اثر طلق بروی ظاهر شد چون مجال بیرون رفتن
 نماند گفت خداوند بخواست این خانه بترک ولادت بر من آسان گردان روی گوید دیدم
 که دیوار خانه کعبه شقی شد و فاطمه درون رفت و روز چهارم امیر را بر دست گرفته بیرون آمد و او
 دنیا کی گوید پیش از امیر و بعد از وی هیچکس باین شرف عظمی مشرف نگشته که در خانه کعبه متولد
 شده باشد و در این معنی یکی از فصیحای عرب گوید **شعر ولدته فی حرم المعظم اقمه**
طابت و طاب ولیدها و المولد یعنی زاینده است او را در حرم بترک مادر او پاک است
 مادر سر زنده پاکست جای تولد **نظم** جوهر چو پاک بود و صدف نیز پاک بود آه بیای
 حرم کعبه وجود کعبش ز فیض کعبه صفاد است لاجرم ابر و شش سید و جهان جلوه مینماید **مولوی**
معنوی گوید ای شاه دین شاه نجف از تو نجف دیده شرف تو در می و کعبه صدف
 مستان سلامت میکند **مولانا عبد الرحمن جامی گوید** قطعه بسوی کعبه
 شیخ و من براه نجف برت کعبه که این جامه است حق بطرف تفاوتی که میان من است و آنست
 که من بسوی کعبه رفتم او بسوی صدف المقصود چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر را در
 عهد نهاده ابو طالب را بشارت داد از کثرت بخت و مسرت دلیرانه آمد تا روی مبارک فرزند
 خود به پند امیر کریم الله وجه دستش گرفته بخاشید چون سید کاینات پرسید وی را چه نام
 کرده اند عرض رسانیدند پدرش زید و مادرش اسد نام کرده بزبان سحر بیان فرمود نامش
 علی خالی هتاش باید نهاد فاطمه گفت بخدا که من نیز درون خانه کعبه از دنیا نمانم شنیدم که گفت نام
 نامیش علی کنبد آما من راز دهنده پنهان میسکرم و بروایتی میان پدر و مادر در تسمیه مجادله افتاد

بعد از چند روز بدر حرم آمدند و مادر امیر المؤمنین رو بسوی آسمان کرده چیزی آغاز کرد که
 یک پیش این شعر بین لنا بحکمہ الرضی ما ذاتوی من اسم هذا الصبئی
 یعنی الهی حکم فرما آنچه رضای توست در نام این کودک ناگاه از بام خانه کعبه خبری شنید
 که با توفی میخواند و از آن آیات یک بیت است **شرف اسمہ شامخ علی** **علی**
من العلی بیت کام دهن و کام زبان است این نام آرام دل راحت جان است این نام
 پس آنسر در گفت کجاست مولود چون در نظر گریبا اثر آوردند از غایت محبت و نهایت بیفقتی
 از کهواره بیرون آورده طشت و آفتابه طلب نموده بدست حتی پرست خود شستن آغاز کرد
 چون جانب راستش شسته شد امیر بجان چپ کرد دیدی آنکه آنسر در بگرداند **بیت**
 غسل از آن گشت از ببری پیری که حتمی نکشد دست حضرت از بر او پیغمبر چون آنحال مشاهده کرد
 چندان بگریست که محاسن مبارکش از آب دیده بر شده و والد امیر گفت با محمد سبب گریه
 چیست گفت می بینم این کودک مرا غسل میدهد منم در پیش می میگردم لی آنکه مرا بگرداند روز
 اول من این را غسل دادم روز آخر این مرا غسل خواهد داد چون از تعبیل فارغ شد در کنار
 گرفته رو بروی امیر نهاد و زبان معجز بیان در دهانش کرده مدت مدید امیر المؤمنین زبان
 المسلمین را می ملکید چنانچه در صحاح اخبار تواتر ایراد یافته که آنچه اول امیر تناسل نموده گفت
 در آن مبارک آنسر در بوده و بروایتی شسته در کنار مادرش داد چون مادر پستان در دهانش
 حجت نبود قبول نکرده گریه آغاز نمود چنانکه مدتی بر این نهج بود چون آنسر در از این اطلاع
 یافت آمده در کنارش گرفته زبان در دهانش نهاد و بعد از مکیدن زبان شیر مادر خورد **المقصود**
 بر وجه اول چیزی که امیر خورده لعاب دمان بابرکات آنسر در است و از میمنت رشحات لعاب **ان**

یعنی که سرچشمه اسرار و ما یُنطق عن الهوی بود بر بنده و اناشد که بر منبر برآمده فرمود مستوفی
 عمادون العرش. نقل مذکور در کتاب اسفار موسی تالیف شیخ محسن احمد و در نقیبت شایسته
 تروسم منافع الاولاد تالیف ملا ضیاء الدین سنائی و در هدایت السعداء نیز مسطور است و نیمه
 المصطفی آورده که آنروز در تعویب امیر میفرمود و پیوسته خبر میکردت چنانکه در کنار خود پرورش
 میداد چون قریب پنجاه کی رسید در آنوقت شکی و بی برکی میان تریش آمد و بجهت خشک سال
 عشرت بعثت مبدل گردید و ابوطالب چون عیال مند بود روزی آنروز با عباس عم خود
 تو تو انگری و ابوطالب در ویش و کثیر العیال بهلای قحط مبتلا میان با اتفاق رفته هر یک مالان
 او فرزندی برداریم تا قدری سبک بار کرد و عباس قبول ایمنی نموده با پیغمبر منزل ابوطالب
 آمد صورت حال تقریر نمودند ابوطالب در جواب گفت عقیل را از پیران بمن گذارید و باقی را حقیق
 آنروز امیر را قبول نمود عباس جعفر را و امیر المؤمنین در کفالت سید المرسلین میبود تا
 سنکامی که مبعوث شد سیده العشاء فاطمه زهرا را بوی داده حجره نعین فرمود عقیل
 با پیام طفلی امام البشر سربرد اندر سرای پدر تن صبی نزد خیر الانام بکجالات گردانید
 لمولف و رضایان ز نظیر آمد علی و بر همه عالم امیر آمد علی و آن علی کو با محمد و شک و
 ایمان ملک و رطین قدم و آن علی که مادرش در کعبه زاده آنکه بر ووشن همبر پانزاد و آن علی
 کو چون بیامد در جهان به شست او را سرور پیغمبران و آن علی که ناش از غیب آمده و آنچه از
 غیب است بی عیب آمده و آن علی که علم بر سراج بافت و آن علی که خرقه معراج بافت
 آن علی که انز و جانزاره نمود و کوی سیدان سلونی در بود و آن علی که واقف راز خداست
 آن علی که سرور اهل صفاست و آن علی که خاتم خود در نماز و کرد با سایر زهر حق نیاز و آن

علی کو انما در شان او است ؛ هر دو عالم تابع فرمان او است ؛ آن علی کو مجتبی و مرتضی است
 آن علی کو راز دار مصطفی است ؛ آن علی کو هست امیر المؤمنین ؛ آن علی کو هست امام العارفین
 آن علی کو اولتین اولیا است ؛ آن علی کو بهترین اوصیا است ؛ آن علی کو قطب وقت خویش بود
 در همه دایره جمل پیش بود ؛ آن علی کو ساقی کوثر بود ؛ رتبه او از همه برتر بود ؛ آن علی کو را اول
 مرید ؛ آن او ایسی کو بعضین شده شهید ؛ آن علی کو شاه دل و رویش بود ؛ مدحت او در کلمه سی
منقبت در بیان اول من امن عنهم با النبي صلی الله علیه و آله وسلم در قرآنی
 روضه الاحباب می آرد که میان اهل سیر و تواریخ اختلاف است که اول کسی از صحابه رضی الله عنهم
 بر رسول ایمان آورده که بود اگر چه بعضی بر آنند که ابو بکر رضی الله عنه بود و این قول از عمر بن
 ابوسعید و حسان بن ثابت منقول است اما جمعی از صحابه عظام کرام بر آنند که امیر المؤمنین کرم
 الله وجهه بوده و این قول از ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کنندی و
 جناب بن الارت و جابر بن عبد الله انصاری و خزیمه بن ثابت انصاری و زید بن
 دانش بن مالک و عباس عم بنی رضی الله عنهم منقول است دیگر روایت از ابن عباس است
 که گفت السابق ثلثة السابق الی موسی علیه السلام یوشع بن نون السابق الی عیسی علیه
 صاحب السابق الی محمد صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب و از ابوذر غفاری و سلمان
 فارسی رضی الله عندهما مرویت که آن سرور دست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود
این هذا اول من آمن بی یعنی بدستگیر اینست اول کسی که ایمان بمن آورده و بزرگوار
 سلمان مرویت که آن سرور فرمود اول هذه الامة و ردد علی الخوض اولها
امسداً علی بن ابی طالب و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان قصد نکاح سیده

النساء فاطمه زهرا با علی مرتضی تحریر پیوسته که آنسرور بفاطمه فرمود ترا در عقد مردی در آوردم که
 یوفان وی از همه پیش است و ایمان وی از همه پیش و از حریمه بن ثابت انصاری در مدح
 امیر المؤمنین مشربا یعنی این دو بیت منقول است حیث قال شعر ما کنت احب
 هذا لامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن الیس اول من صلی
 بقبلتهم و اعلم الناس بالقرآن و السنن و یکی از فضیای عرب اشارت
 اسلام امیر نموده میگوید شعر قل لا بن ملجم و الاقدار غالبه هدمت
 و ذالک الا سلام او کانا قتلت افضل من بمشی علی قدم و اول الناس
 اسلاما و ایمانا و این بیت از کلام معجز نظام امیر المؤمنین کرم الله وجهه و بیل قوی
 بر این معنی است **عربی** سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما ابغت
 او ان حلی **عربی** سبقت کرده ام از همه شما در اسلام و حال آنکه بر سریده بودم
 زمان بلوغ را **مؤلف** گوید صاحب روضه الاحباب از برای ثبوت سبقت
 اسلام بپسر مومنان بر همین بیت اکتفا نموده اما در شرح و قایه و فصل الخطاب صواعق محرقه
 و اربعین الم الحذابی پنج بیت دیگر بنظر آمده که شعر رضایل امیر المؤمنین است و آن
 بیت **عربی** محمد النبی اخی و صهری و حمرة سید الشهداء
 و جعفر الذی یضحی بمشی یطرمع الملائکة ابن اخی و بنت محمد سکن
 و عیسی منوط لحمابدی و لحمی و سبط احمدی و لادی منها
 فمنکم ولد سهم کسبی و اوجب لی و لایت علیکم و رسول الله یوم
 غدیر و ختی **معنی** بیت اول آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم برادر و خست

و حمزه که سینه شهید است عم من است **معنی** بیت دوم جعفر طیار که چاشت و شام مشغول
 بود در غماوت و با ملائکه در بطیرالت پسر مادرش **معنی** بیت سوم دختر محمد
 مصطفی آرامشست و عودس من مربوط است گوشت او بگوشت من و خون او بخون من
معنی بیت چهارم و دو نواسه آنحضرت سرور پسران من اندازد دختران او پسند
 از شما که مراد از نصیب باشد همچو نصیب من **معنی** بیت پنجم واجب گردانیده از
 جهت من ولایت خود بر شما رسول خدا روز غدیر خم اما از مقدمات مسطوره صاحب روایت
 الاجاب میگوید صحیح نزد محققان اهل سیر و تواریخ آنست که اول خدیجه کبری و ثانی مرتضی
 ایمان آوردند بعد از آن زید بن حارثه آنگاه ابوبکر پس بلال رضی الله عنهم و ابن عبدالمطلب
 کتاب استیعاب روایت کرده که از محمد بن قرقطی پرسیدند اسلام امیر المؤمنین علی
 اسبق بود با اسلام ابوبکر گفت سبحان الله امیر اول بدین دولت مشرف شد اما رعایت
 خود کرده در پیش خلق ظاهر نیگردد و ابوبکر بعد از وی فایز شده اظهار اسلام خود نمود
 در آنجمله مردم نادان در آشنه اقامه دهند و در مجلد ثانی ثانی جیب التیسر بسبق اسلام امیر
 المؤمنین حیدر میگوید در بسیاری از کتب معتبره بروایت صحت اثر مرگشته که خیر البشر
 روز دوشنبه مبعوث شد و امیر روز شنبه مجروح استماع تصدیق نمود و در صحیح ترمذی از انس بن
 مالک مرویت که گفت بعثت رسول الله یوم الاثنين و صلی علی یوم الثلاثاء **معنی** بیت
 دوشنبه مبعوث شد و امیر در شنبه نماز گذارد و از این عباس مرویت که گفت اول من
 صلی مع النبي علی بن ابی طالب **معنی** اول کسی که بانس نماز گذارده امیر المؤمنین
 علی بوده و از زید بن ارقم مرویت که گفت اول من اسلم علی و در کتاب یواقیت تأیید

ابی عمر زاهد از عبدالعزیز بن عباس منقول است که امیر المؤمنین علی را چهار فضیلت است که هیچ
 از این بیت و صحابه کبار را از آن فضایل میسر نیست اول آنکه نخستین کسی که با سید کاینات
 نماز گذارده است دوم در تمامی عذرات علم سرور کاینات بدست او بوده است سوم در جمیع
 معارف تهنیت روز مرد اسر قدم بر جاده شکیبائی ثابت داشته و از نموده و بیوم المهراس
 حکم حسین را گویند چهارم سرور انبیا محمد صطفی را غسل و تکفین نموده و بقرود آورده و
 سیر الشی نالیف امام سعید کازروانی حبیب السیر از عقیق کندی پسر عم اشعث بن قیس
 که گفت شش از ظهور اسلام نوبتی جهت طواف بیت الله گرفته بودم روزی در منی نزد عباس
 نشسته بودم ناگاه مردی از نهاتخانه که در آن نزدیکی بود بیرون آمده در آفتاب نظر کرد چون دید
 از اوسط السهامیل کرده در نماز ایستاده بعد از آن بسم عورتی از خانه بر آمده گفت کرد
 کودکی نزدیک بلوغ رسیده بود از بهانجا بیرون آمده مغندی شد من از عباس پرسیدم
 که این مرد بزرگ کیست و مطلبش از این کجا چیست گفت این مرد محمد بن عبد الله برادر زاده من و
 ضعیف منگوه او خدیجه بنت خویله داین که وک علی بن ابی طالب ابن عم او و کمان بر دم که تحت
 شرف نبوت مشرف گشته و کوز کسری و قیصر بر وفق خواهد شد و این نازیت که او میکند
 و تا حال غیر ازین دو کس احدی متابعت محمد کرده گویند عقیق بعد از آنکه شرف اسلام
 رسید پوسته اینچکایت نقل کرده بنام میبخت آه اگر ششم در آن روز ایمان می آورد
 ثانی امیر پیروم در سبقت اسلام و سیم در سیر العینی بروایت محمد بن اسحق مسطور است که گفت
 اول کسی که ایمان بر رسول آورد و متابعت کرد از زمان خدیجه بود و از مردان امیر المؤمنین علی
 بود آنوقت ده ساله بود و بعد از وی زید بن حارثه پس ابو بکر رضوان الله علیه جمیعین در

کتاب درج الدرس مطور است که در این باب از باب سیر و اصحاب خبر و محدثین ثقات را
 اتفاق است که اول کسی که از امت بشری اسلام مشرف شد از سائید چکه کبری و از ذکور علی
 رضی بود و چنانچه بر و ایات صحیحی ثبوت پرستند که چون سید کاینات علیه افضل صلوة
 و احمل التجیات بانذار امت و تمسید قواعد رسالت مامور و مبعوث شد چکه کبری و علی
 اطلاع بخشید این هر دو بی تا مل و بلا توقف گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا الرسول الله پس ایشان را بر سر چشمه آبی برده بدستوری که از جبرئیل علیه السلام
 تعلیم گرفته بود وضو و نماز آموخت و پیش ازین دو تن احدی بان سرور و نماز اقامه نگردیده بود
 نقطه دایره مطالب علی بن ابی طالب در نقل کفالت مخبری میگذرانند و در خدمت آن سرور
 بر روز و شب میسرسانند و در آن زمان ده ساله بود و ابو بکر پس از چند سال بعد از طلق معجزه
 مشاهده مکاشفه ایان آورد چنانچه در خبر است که آن مرکز دایره توفیق ابو بکر صدیق برسم بکار
 پیمین رفته بود و درین پری بود سیصد و نود سال بغایت صاحب ریاضیت و ذریت چون
 ابو بکر را دید از حال او مطابق واقع خبر داد حتی که خال سپاه بر ناف و نشانی بر راس بود
 سپان نموده گفت ای ابو بکر بزودی بوطن باز گردی و پیغمبران آنرا از زمان مدیت که مبعوث شده
 اکنون بکلم الهی در عوام و خواص اظهار نبوت کرده تا جان بگزوجه و پسر عثم او و دیگری با و
 مکر و دیده شتاب و سعادت متابعش در یاب که تو نیز از سائبان باشی در خبری محتوی بر
 بیتا و اشس داده گفت چون بخدمت آن سرور برسی سلام من برسان و این رجز را بلسان نیسان
 از جانب من بخوان ابو بکر بعد از آنکه غل و نیوی متوجه حرم محترم شد چون بکر رسید با هم
 بن ربه و ابر الحوی و عقبه ابن ابی معیط و ابو جسل لعین که از مجتبان و صاحبان او بودند

ملاقات نموده گفت هیچ امری حادث شده که مشعر بر بدایع باشد گفتند آری محمد بن عبد الله
 عظیم بود ابو طالب دعوی نبوت میکند اگر ترا با صد اقتی است نصیحت در این نداری و برین
 سخنش بگذاری ابو بکر انجمنه خصال را تکمیل داد و متوجه خانه خدیجه گبری رضی الله عنهما شد و در
 حالتی التور را ملاومت کرد که با مرتضی علی در مکالمه بود و آنچه از قواعد اسلام و شرایع از جبرئیل
 قرار گرفته بود ویرا در خود تسلیم مینمود و بعد از آن روی مبارک بسوی ابو بکر کرده گفت ای پسر
 ابو قحافه دانا و آگاه باش که من رسول خدایم و تسلیق عالم را داعی و راه نهای وقت مغتتم شمار
 و پیش از بلغای امت رقبه اختصاص در ربه اخلاص و آرا ابو بکر گفت ای محمد تو که دعوی نبوت
 در رسالت مانند بسیاری سابق میکنی معجزه تو چیست شاید جان مقال تو کمیت فرمود آن بزرگوار
 که در زمین بنویسید و نشانهای مخفی ترا با تو نمود و بصیقل مواظب و آفره و مضایح با بهره رنگ غفلت
 و ضلالت از آینه دلت بزود و این رجز که محتوی بر دو اذده بیت است انشا کرده بتواضع
 و مشعل ارشاد و هدایت بر سر رایت افروخت و آن رجز را تمام بر خواند ابو بکر بغایت متعجب شده
 گفت شرح و بیان حال من مطابق واقع و بیان از کجاد انستی و نقل انجکایت بی تفاوت کم پیش
 چگونه تو انستی فرمود این خبر بحکم حق سبحانه جبرئیل امین بمن رسانید و ازین قال مقال او
 که دانید ابو بکر رضی الله عنه بزبان اعتقاد مسین و بلسان صدق و یقین گفت چون حال
 تو بر اینم سوال است بر رسالت تو اعتراف آوردم و نبوت از دل و جان اقرار کردم پس منطبقه
 خدمت بر میان جان بسته و از مقام مخالفت برخاسته در عقبه بسایعت و متابعت نشسته
 التسلی التوفیق و در آن زمان ابو بکر رضی الله عنه چهل و پنج و در دایمی چهل و چهار ساله بود و چنانچه
 از اینم قول در شواهد النبوة و روضه الاحباب نیز مسطور و در صفوة الزلال المعین در شرح اتحاد

سید المرسلین تالیف حافظ ابوبقظانی بروایت ابو جده غزلی مسطور است که گفت من از امیر
 المؤمنین علی شنیدم که میفرمود صَلَّیْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعَ سَنَةٍ قَبْلَ أَنْ يَسْلَمَ
 أَحَدٌ وَيَصِلَى أَحَدٌ **یعنی** من با رسول الله نماز گذاردم مدت هفت سال پیش از آنکه یکی
 اسلام آورد و نماز گذارد و در جامع الاصول نیز مسطور است که امیر المؤمنین علی اول کسی است
 که بآن سرور ایمان آورده و در آن حین در عشرت اختلاف است بعضی بر آنند که پانزده ساله
 بود و بعضی چهارده ساله بعضی سیزده ساله و بعضی ده ساله گویند اما اصح قول آخر است زیرا که
 در اکثر کتب معتبره بتواتر ایراد یافته که پیش از بلوغ ایمان آورده ۱۵ م معجز نظامش که در صدر
 مذکور شد مجرب یعنی است و نیز فرموده اَنَا صَدِيقُ الْاَكْبَرِ اَمَّنْتُ قَبْلَ اَنْ اَمَّنَ اَبُو بَكْرٍ **یعنی**
 منم صدیق اکبر ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد ابو عبید الله نیشاپوری رحمت
 الله علیه گوید سبج خلافتی و اختلافی نیست میان ارباب تواریخ و اصحاب سیر و محدثین **تعمیر**
 در آنکه مرتضی علی اول کسی است که بآن سرور ایمان آورده و اقامت بنماز کرده و در استیعاب
 حبه غزلی رضی الله عنه می آرد که گفت از امیر المؤمنین شنیدم که میفرمود خدای عزوجل
 عبادت کردم پیش از آنکه ازین امت دیگری عبادت کند بدت بحال **مؤلف گوید**
 تفریق میان این دو قول آنست که چون سابق اشاره فرمود بان مدت هفت سال با
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارده ام پیش از آنکه دیگری اسلام آورد و نماز
 گذارد بنا بر این در آن زمان امیر المؤمنین منفرد بود بصفت جامعیت میان شرف اسلام
 و نماز گذاردن و دیگری این جامعیت نبود پس تواند که در آن مدت دیگری اسلام آورده باشد
 اما نماز نکرده باشد و در قول دیگر اشاره فرمود با آنکه بحال پیش از دیگران عبادت کرده ام

که آن عبارتست از تخریب ظاهر با استعمال شرایع کما حقہ و کلمه باطن از اخلاق و اوصاف
 حمید پس از این دو قول چنان مستغاد میشود که امیر المؤمنین بدت هفت سال بحاجت
 خصیلت اسلام و اقامت صلوة برو بکران سبقت نموده و بدت پنجاه سال پیش از آنکه دیگری از
 اصحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع امام باسلام کامل و تابعیه عبادت کند امیر المؤمنین کم
 الله وجهه جامع مراتب عبادت و معرفت و در اسم و کمال بود و در مناقب خطیب و غیر پرورد
 سلمان فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت شنیدم از محمد مصطفی که میفرمود ما و علی یک
 بودیم و پیش خداستعالی و آن نور شمع و تقدیس میکرد حق سبحانه را پیش خلق آدم علیه
 چهار هزار سال الوهیت که هر روز آن مقدار مدت هزار سال این جهان است کما قال
 تعالی ان یومنا عندی کالفرسنته و چون حق سبحانه آدم را آفرید آن روز را در وقت
 و بی ترکیب کرد پس همیشه کجا بودیم تا در وقت عبد المطلب نگاه آید بکر بد شدیم
 ما زین یک بخش منم و یک بخش علی است برابر با و انش و اصحاب پیش و اخراج با برگاه
 سید المرسلین امیر المؤمنین را سابق نسبت اتحاد و یکا یکی در عالم غیب و اطلاق همین
 بود که آن سرور فرمود و در عالم شهادت نسبت غیبت چنانکه میفرماید لَحْمِکَ لَحْمِی وَ دَمِکَ
 دَمِی وَ دَعْوِکَ دَعْوِی قَلْبِکَ قَلْبِی نَفْسِکَ نَفْسِی و مطابق حدیث نبوی حق سبحانه و
 برابر امیر المؤمنین را نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی اقلنا لو انکم اثنان
 و ابناکم و نسائکم و نسائکم و انفسکم و انفسکم چنانچه شان نزول این آیه کریمه در باب
 آیات تفصیل مسطور است پس اینجا دوئی گماند که ما سند آوریم بانکه امیر المؤمنین اول کسی است
 که اسلام آورده و با پیغمبر نماز گذارده زیرا که بحکم حدیث نبوی هنوز اسلام از کتم عدم بعرضه

نیامده بود که تسبیح المسلمین و امیر المؤمنین هر دو یک نور بودند و آن نور بصفت بر
 تقدیس موصوف بود بافتقاد فقیر اسلام شاعی است از پر تو ذات ^{آفتاب} فایض البرکات
 ایشان چرا که ایشان فی الحقیقت نور بودند و شعاع از نور منفک نمیشود لیکن اینهمه تقدسات
 سطوره و شکلات مذکوره که در صدر بخور نموده آمد از جهت فهماییدن عوام است و اگر نه نسبت
 بل غیبت میان این دو پادشاه کونین به منزلت است که کسی را مجال تشکر و شکر باشد اگر این
 هر دو برادر یکدیگر میخاطب ساخته بگویند **سزاوار است لوالدی** اتحادیت بهائیت
 من و تو من و تو نیست میان من و تو **نظم** آن بهتر و دو عالم و این مهتر و دو کون
 آن صفدر رسالت و این صفدر دعا و آن ختم انبیاء است که رویافت کرد و در سیم ملکیت
 نبوت بهر تخت اصطفای وین شاه اولیا است که از قدر و احترام ذاتش مشرف است به شرف
 اما آن مظهر قنوت وین مجمع کرم آن مطلع کرامت و این منبع سخا آن عارف حقیقت
 و این مادی طریق آنجا که شریعت و این والی و لا آن آسمان نعمت وین آفتاب مین آن
 صاحب لعلک و این نص سلالتی آن شاه من عرف شد و سلطان کوشف این ماه با و مین شد
 خورشید طاووس آن پیشوای امت و این رهنمای خلق آن قانع ضلالت و این دافع بلا
 آن بجزر سنگاری و این کشتی نجات آن جرم راشفاعت و این ریج راشفا آن کعبه سعادت
 و این کعبه مراد و آن بلجاء مروت و این مامن رجا آن رحمت الهی وین فضل و المن آن اعلم
 لدنی و این عالم بقا محکوم آن دو حکم قضا آمد از قدر مامور این دو امر **راشد از قضا**
 از است چرخ تابع و اجرام زیر حکم این است سدره منزل عرش است مثکا این هر دو شاه
 گوهر دریای رحمت اند با گوهر نفیس میامیز که با دانی حدیث لعلک لحمی زیر چیت کین

و درین یکی است یکیر امین و دوتا بعضی از مجتهدین و علمای دین گویند آری اگر چه بر همه
 مؤمنان و صدیقان در سبقت اسلام امیر المؤمنین علی شکی بشبیه نیست لیکن چون در وقت
 بعثت سید الانام علیه الصلوة و السلام بجد بلوغ رسیده بود سخن میبرد و فقیر منکر این است
 ای بایز چند این نبر است عیب و اگر اسلام کو دک عند الشرع جایز نمی شد امیر المؤمنین که
 در مدینه علمت چون میفرمود **حَرِّمْتُ عَلَیْكُمْ اِلَیَّ اِلَاسْلَامَ حُرًّا غِلَا مَّا مَاتَ**
بِلِغَتِ اَوْ اَنْ حَلَّی بِلِ اَوْ سَتَی که بعضی از صحابه کبار را بعد از آنکه چهل سال در جهالت عمر بگذرد
 روی نمود امیر المؤمنین را در رحم مادر پیروز در جهل از آن ترا از آن میسر و محصل بود دانست
 عشق مادر زاد با سبده کانیات علیه افضل الصلوة و اخیل الحیات و التسلیات آری چراغش بنا
 بر گاه پیش از حاققت آدم علیه السلام بچهارده هزار سال الوهیت نسبت غیبت بود و از عشق
 مادر زاون اسلام آوردن نزد ارباب معارف و عرفان و اصحاب حقایق و ایقان تعیین کرد
 نام خواهد بود و این را مولف از پیش خویش میگوید بلکه در اکثری از کتب معتبره بروایات
 صحیحی متواتر ایراد یافته و ثبوت پیوسته که امیر المؤمنین پیش از بعثت سید المرسلین در رحم مادر
 با نسرور مکالمه نموده اقرار بنوت و اظهار رسالت میکرد چنانچه بر سپیل تفصیل در صدر
مسطور کت منقذت در احسن الکبار مسطور است که روزی شاه ولایت و نوز
 هدایت در تن بیت و مفت سالکی بر غوفه بام شسته بود و در طب شاد دل مینمود سلمان
 رضی الله عنه در پائین غوفه خرقه مبدد خست و قوا حد فقر و قنای اندوخت شاه ولایت بنام
 یک خسته خزه بر او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پر سال خورد
 و روی بر آه آخرت آورده و تو خورد سال مناسب نیست که با من چنین پیش آئی امیر المؤمنین گفت

ای مسلمان تو خود را بیک میدانی و مرا خورد سال منجوانی مگردوی در فراموشی آورده و از خود
 و امیرال دشت ارژنه فراموش کرده و آگاه نبستی از آنکه چه کس در نجات بروی تو کشت
 و که ترا از شر شیخ محفوظ داشت از سر نوحیات داد مسلمان میخر کرده گفت با امیرالمؤمنین
 از قضیه دشت و شیرپان نامی دمصدق تقرر زنک غفلت از دلم بزادای فرمود تو در میان
 آب بودی و از چشم شرخ و فرغ می نمودی در آن حال روی بدعا آوردی و از برای نجات
 کردی دعای تو با حاجت مقرون گردید من آنجا در گذر بودم و در انصحر غبور می نمودم من بودم
 آن سوار که زره برکت داشت و تیغ در کف تیغ بر کشید و آن شیر را دوانیم کرد و ایند و ترا بر تل
 نجات رسانید مسلمان گفت نشانی دیگر هست از این شیرپان فرمای و ابواب حیرت برود
 من بکشای امیرالمؤمنین بگیدسته کل ردمازه با طراوت چند و اندازه از استین برودن
 آورده فرمود این بود هدیه تو که بان سوار دادی و از مساعدت او منت بر جان نهادی
 مسلمان پیشتر میخر کرده ساعتی راه افکر در نور دید ناگاه اتفاق آورد و نقاب از روی
 خطاب بکشاد و گفت ای پسر متقی بسوی پشوی بسیار مقتدای اصفیا راه به پهای و بعضی
 حال زبان بکشای مسلمان متوجه ملازمت سید الثقلین و مقتدای الخاقین گردید ماجرا
 بر اینمقال موقوف عرض رسانید که من در آنجمل لغت تو خواندم دور عرصه محبت تو توسن اقبال
 بر آندم و دست توجه از جمیع ادیان افشاندم دین ترا زیدر خود پنهان نمودم و پیش از این
 معنی لب نکشودم اما بدرم از عالم آگاه گردید و در مقام کشتن من آمده مرا برنجایند لیکن از حظه
 ماور من ارگشتن خذر نمود و حیلها میفرمود که مرا بقتل رساند و دل خود از و غمخه فارغ گرداند
 بنا بر این من کارهای مشکل میفرمود و مرا بجل آن مشکلات امر می نمود از این سبب روی تو برنجایند

و در وقت ارژنه افنادم چون ساعتی خوابیدم قضا را محکم کردیدم بعد از پیداری بر سر شمشیر
 رسیدم که غسل کنم شیری مردم خوار پیدا شده روی من نهادم بر کنار چشمه بر سر جامه های
 من ایستاد روی بسوی قاضی الحاجات آوردم زبان تضرع و اتمه مال کشادم و از شر آن شیر کجاست
 مسالت نمودم ناگاه سواری پیدا شده آن شیر را به تیغ آبدار دویدیم کرد از آب بیرون آمده
 رسیدیم و چون فصل بهار بود و صبح از کل دریا چین خرم بود و کله بر چسبیده بدین سواری رسیدیم
 در این اثنا کوه بود آن سواری نایاب گردید بهر کوشش ما قسم اثری از آن نیافتیم مدت سیصد و پنجاه
 سال از این واقعه گذشته و من در این مدت بکسی اظهار نکرده ام الحال این ختم تو بمن اظهار
 این قضیه نمود و ابواب تجر بر روی من کشود یارسول الله او علم غیب از که آموخت و اسرار لاریب
 چگونه از دست آن سرور مستی الله علیه و آله دستم فرمود اینچنین چیزی را از برادر من نجیب مدار که از عشر
 از این ما دیده ام ایسلیمان چون معراج رفتیم از سردره المنتهی گذشته بمقامی رسیدیم که چنان
 از هر کسی من فرودمانه یک تنه بسوی شوکت رسیدیم و دامن از کرد عالم وجود افشاندیم ما خدای
 را می گفتیم و جواب می گفتیم در آن حال شیری و مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر بر او انداختیم
 دیدم اسد الله الغالب علی بن ابی طالب است چون از معراج باز کردیدم بموضع خود رسیدیم
 علی با محبت و احترام و سلام مالا کلام در آمده گفت ای خیر الانام مبارکباد ترا عنایات ملک تعلم
 پس زبان بگشود و رازی که میان من و پروردگار گذشته لفظاً باللفظ بیان نمود ای سلیمان
 از زمان آدم تا حال هر کس از انبیا و اولیا و صلحا و تقیایا و محتقن گرفتار میشدند علی ایشان را
 نجات میداد و ابواب خلاصی بر روی ایشان میکشاد و چنانچه حدیث قدسی خبر این معنی است
 مَا أَحْمَدُ وَ سَلَّتْ عَلَيَّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعَكَ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً قَاسِمٌ كَاسِي

گوید آدم دنوح بوده، او پس هم بنام پور عثمان است گاه محمود و گاه اسماعیل گاه داود
 او که سلیمان است آنست بر مصطفی شب معراج سخنانی افتاد حیرت مولف گوید
 قصه دشت ارژنه اگر چه از آفتاب مشهور تر است اما از کسی از خجانی بخاطر رسد در مجلس
 عارف ربانی شیخ ملا اندوه منافی نیز مطالعه نماید **قاسم کویتی گوید**
 جوی لعین علی برکت ۳۰۰۰۰ زمین دل بهار و قصه سلمان دوست از زنده بود و قصه معراج در
 الحقایق و کنج الاسرار مسطور است چنانکه در صدر مذکور شد و بهرین معنی **مولوی معین**
قدس سرکه آن شاه سراز که اندیش معراج با احمد مختاری بود شیخ سعدی
قدس سره نماید چهره مصطفی در صورت با سفید در تب معراج سبحان الذی
 سری علی با همه همچو نور دیده با دیده قرین در گذشته پای وار حد و ادنی علی بر گذشت
 از نه فلاک سرور یا بهر جوان با چو بند دوزن در عالم بالا علی **لوالدی** کشت بر معراج
 یا احمد علی زمین سکن واقف بود روح ولی زمین دوش شد نور وحدت اشکار بین دوش
 کشته حقیقت پایدار زمین دو لاله از انوار معرفت این دوش در خیز ترا حضرت ذات
 دوشن یک نور آمده خارجی زمین رشک رنجور آمده حواجه حافظ شیرازی نیز از این معنی بر سبیل
 اشاره خبر میدهد که آنچه چو سجانه با سرور از اسرار گفته بود امیر المومنین که بگم حدیث بنوی ستان
 گوشت است آمده تفویض بیان نمود **بیت** سر حد که عارف سالک بگفت در حیرت
 که باده فروش از کجا ستیند **مولانا جامی گوید** در سفایم هر که در حق غایب کار کرد ارف
 ساقی حبت شربت کوثر نیافت آنکه چون ما آبرو از خاک در کاهش بخت جربان خاک چشم
 تر خشک و تر نیافت **منقبت** در رسیده المتجدین از ابو ذر غفاری رضی الله عنده

که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود بدستی که حق سبحانه و تعالی فریضه قبول میکند
 اگر بدستی مرتضی علی مقرون نباشد که او بر او دوام دارد و بازوی منت پس رو بن کرده گفت
 ای ابو در چون شب معراج مرا بر آسمان بردند فرشته دیدم بر تخت نوز نشسته در برشست
 از نور یک پایش در مشرق و یکی در مغرب و در پیش روی لوحی بودم و بنا را در او میدید و همه خلافت در
 میان دو زانوی وی بود هر دو دستش نیز مشرق و مغرب بر رسید از جبرئیل پرسیدم که این فرشته
 چه نام دارد گفت غزالی نامش می رفت سلام کردم در جواب گفت علیک السلام یا خاتم الانبیا
 و یا در علم برتری گفتم تو او را می شناسی گفت چرا شناسم که حق سبحانه و تعالی بقضت روح خلافتی بکلی
 کرده غیر از روح بر فروع تو و غلی که روح هر دو می شتابت و ارادت خود قبض خواهد کرد **منقبت**
 در کفایت المؤمنین از سعید بن خالد مرویت که روزی سید کائنات علیه الصلوة و السلام را با او
 تب روی داد چون امیر المؤمنین بخدمت سید المرسلین آمد آنروز فرمود یا اخی مراتش
 دارد امیر المؤمنین دست راست خود بسینه مبارکش نهاده گفت یا داود اخرجی فانه عبد
 و رسولی را دیدم که آنروز بر خاسته نشست و گفت یا اخی خدا تعالی از فضایلی که تمام
 کرامت کرده یکی آنست که همه در درامطیع و منقاد تو گردانیده **منقبت** هم در کتاب
 از محمد بن سنان مرویت که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان الله علیه بودم که مردی از
 منین آمد امام فرمود ما را مردم حسین می شناسند گفت بل ای بن رسول الله در بلاد ما در حقیقت
 که در فصل بهار روزی دو بار کل کند و شکوفه بشکفانند در اول روز بر کفش نشسته به منیم
 لا اله الا الله محمد الرسول الله و بر کل آخر روز مردم با پیغم لا اله الا الله علی خلیفه رسول الله
 در آستان کبار از امیر المؤمنین حسن رضوان الله علیه مرویت که شبی مرا پدر من فرمود انفر

در خانه آب نیت و من احتیاج غسل دارم بغایت شب تا یک بود برخواست لطلب آب
 رفتم در این اثنا ماتی گفت یا امام المتعبدین شطل آب بستان که از بهشت عنبر شست آورده
 پس از آن آب طهارت کرده بنماز تجمد مشغول گشت چون آب آوردم دیدم بنماز مشغول است
 انقتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه شطل آب فرستاد بعد از فراغ غسل
 میگفت یا علی مثل تو کجاست که جبرئیل از بهشت به تو آب آورد تا غسل کنی و نیز جبرئیل
 من گفت از این عمل مرفوعی حاصل شد میان ملائکه و بدین شرف مباحات کنم تا روز قیامت
منقبت در مصابح القلوب از ابن عباس مرویت که روزی سید کانیات
 از نماز عصر فارغ شده برخواست گفت هر که مرادوست بیدار و غقب من بیاید ما هر دو
 شدیم تا بمنزل زهره فلک بنوت و بقوه خط رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیها
 السالمة و الشاه رسیدیم در این اثنا تاجدار اهل انبی و شمسوار میدان لافقی مشرف بتریف
 انا مخصوص بعنایت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القونی یعنی امیر المؤمنین
 علی مرتضی کلیمی در خود چیده دو دستها از کل آلوده پرورن آمد معتز و بهتر عالم گفت یا اخی
 بخروه مردمان را آنچه دیر روز مشاهده کردمی گفت یا رسول الله میخواستم وقت نماز پیشین
 طهارت کرده نماز فرض ادا کنم آب نبود حسن حسین را برای آب فرستادم ساعتی گذشت
 که ماتی گفت یا ابوالحسن بجانب راست خود نگاه کن چون نظر کردم شطلی دیدم از زر معلق
 هوا در آبی سفید تر از برف و شیرین تر از غسل خوشبو تر از کلاب از آن آب وضو شست
 اندکی آشامیدم قطره بسرم چکید که خشکی آن بدلم رسید آنرو صلی الله علیه و آله وسلم
 یا اخی آن شطل از بهشت بود و آبش از زیر درخت طوبی و انقطره که بر سر تو چکید از زیر عرش بود

پس تنگ در کشیده در میان دو ابرویش بوسه داد و گفت دوست و نور چشم من کسی است
 که دیر روز خادش خبر نیل بود **منقبت** هم در کتاب مذکور از واقعی منقول است
 که گفت روزی پیش ماریون رسیدم رفتم شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق نیز حاضر بودند ماریون
 شافعی را گفت چند حدیث از فضایل امیر المومنین علی با داشته باشی گفت تا با صدیقه
 گفت تو چند حدیث یا و داری گفت تا هزار بلکه زیاده اسحق را گفت تو چند حدیث روایت
 میکنی گفت فضایل او بموا تر بنا رسیده اگر چه درس مانع نبود می بسیار کردی ماریون گفت
 در زیست گفت از تو و اعمال تو ماریون گفت بیان کن و از این معنی اندیشه بخاطر بسیار است
 گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل ماریون گفت من خبر دهم شمار از فضایل او
 که چشم خود دیده ام و شما نیز بنمایم بهتر از آنچه شما یاد دارید گفتد بفرمای گفت عامل و مشق من
 اینها خطیبی است که امیر المومنین علی را دشنام میداد و ما سزا میگوئید من آن ملعون را از مشق مخطبت
 که تم چراغی را دشنام میدهی گفت برای آنکه پدر آن مار کشته گفتم او هرگز کشته حکم خداوند
 کشته گفت اگر چه چنین است من دیر از دشمنم پس جلا در فرمودم تا حدتاز یانه برزوه
 خانه انداخته در آنخانه را قفل کرد چون شب درآمد اندیشه کردم که ویرا بچه روشن بکشم بوزم یا
 باش غرق کنم یا تیغش باره گردانم در این خیال بجواب رفتم دیدم در آسمان کشته شده رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد پنج حله پوشیده با کاسه در دست پر از آب صافی آنکاسه
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبر نیل شد و در سزای من قریب پنجاه هزار کس بود فرمود که هر که
 شیعه نیست ازین جمع بریزد چهل کس برخواستند آمدند ایشان را آب داده گفت آن شیعه
 بسیار چون او را از خانه بیرون آوردند امیر المومنین علی نظر بر وقتا و گفت ملعون چرا مرا

دشنام میدهی و گفت خداوند این را منع کردان و در حال صورت سک شد بفرمود تا آنکه
 باز در خانه نهد کردند من از خواب بیدار شده گفتم در خانه باز کرده و مشقی را بیاید چون آورد
 سکی بود و اکنون در خانه است بفرمود تا آوردند اما گوشش بگوش آدمی مناسبت داشت
 و آنک را گفتند چون دیدی عذاب خدایا سرور پیش افکنده و آب از چشمش روان است
 گفت از اینجی دور برید که مسخ است از عذابك^ع نتوان بود چون او را در آن خانه کردن غصه
 درآمد و در آنخانه با سک و مشقی هر چه بود بوخت **منقبت** در سند احمد بن حنبل
 و مناقب خطیب و بحال مناقب و معارج النبوة مطبوع است یعنی از تشریفات قیامت که
 با آنروز حسنی الله علیه و آله وسلم مخصوص باشد است که لواحقی حسد در دستش بود همه آنها
 در سل در ظل آن لوا باشند چنانچه کتبت لواء الحکم یومئذ بیدی در روایت دیگر در نوم
 آنکه سید ولد آدم یوم القیامه و لا فخر بیدی لواء الحکم و لا فخر دامن نبی یومئذ آدم و من سواه
 الا و هو تحت لوائی و آن لوار هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش از قبضه برضا
 و سنانش از یاقوت حمرا و در جهاد از زمرد خضر آدم او را سه ذوایب بود از نور یکی در شرق
 و دوم در مغرب سیموم در که در وسط مکتوب اقل **بسم الله الرحمن الرحیم** ثانی در کف
 تبارک العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله **مخولف** کوید در صورت
 بروایت عبد الله بن سلام مطبوع است که در وسط سیموم غلی و ثانی التذییر مکتوب است و طول
 هر سطر بی هزار روزه راه است چون این لوار در فضا عوصات حاضر گردانند منادی
 ندا کند این البنتی الامی الغزالی المکی الحرمی التهامی محمد بن عبد الله خاتم النبیین سید
 المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین آنروز حسنی الله علیه و آله و سلم پیش آید